

.....
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا وَجَمِّعِ الْمُشْتَغِلِينَ وَارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

عرض شد که مرحوم نائینی متعرض صورت شک شدند. بقیه مباحث در این مقام، حکم صورت شک است. در «کون الواجب مشروطاً او مطلقاً»، عرض کردیم مراد از صورت شک این است که اگر در کلام قیدی باشد و ندانیم این قید به هیئت برمی گردد یا به ماده؛ اگر به هیئت برگشت، واجب مشروط می شود یعنی وجوب مشروط می شود و اگر به ماده برگشت، وجوب مشروط نمی شود و وجوب مطلق است؛ یعنی به اصطلاح آن هیئت مطلق است.

عرض کردیم همین مثال متعارف عرفی: «اذا جائك زيد فاکرمه» بحثی که هست این است که این «جائک زید» که مطلوب و ادات شرط است و قید می باشد، آیا به هیئت می خورد یا به ماده؟ اگر به هیئت بخورد، یعنی این وجوب اکرام مقید می شود به آمدن زید و می شود واجب مشروط. اگر خورد به ماده، پس آن وجوب مشروط نیست و وجوب مطلق است؛ یعنی اکرامی که مثلاً به مجبی باشد، اما خود وجوب مطلق است.

سابقاً عرض شد که اصحاب ما این دو جور را فرض کردند؛ اما مرحوم صاحب فصول وجوب معلق را هم فرض کردند و آن اینکه وجوب، فعلی باشد و واجب، استقبالی باشد. در همین مثال «اذا جائك زيد فاکرمه»، وجوب الان هست، اما واجب مثلاً روز جمعه است یا بعد از آمدن زید است. فرض کنید زید سه روز دیگر می آید؛ وجوب الان هست، اما واجب که اکرام باشد متأخر است.

عرض کردیم ظاهر کلمات فصول این نیست که حالا آقایان گفتند. ظاهرش این است که ایشان واجب مطلق و مشروط مورد قبول را دارند و یک قسم دیگری اضافه کرده اند به نام واجب معلق. و در واجب معلق آن اینجا است که وجوب را فعلی گرفته و واجب را استقبالی گرفته است.

عرض شد کراراً و مراراً البته بنا نیست که در اصول متعرض فقه بشویم یک معضلی بوده بین آقایان در باب حج که ظاهرش این است که: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا»؛ ظاهرش این است که این وجوب حج مشروط است به استطاعت. از آن طرف هم خب در استطاعت، مسئله سفر هست و طول می کشد. مثلاً وجوب حج الان که ایشان اموال دارد و الان صحیح و سالم است، لکن این وجوب مشروط است به اینکه به اصطلاح استطاعت پیدا بشود و این استطاعت - عرض کردیم - عبارت است از «زاد و راحله»

اینکه در عبارات فقها و حتی فقهای سنی آمده «زاد و راحله»، یعنی «من استطاع»، استطاعت مطلق مراد نیست، قدرت مراد نیست؛ بلکه مراد این است که این راه آسان باشد. «استطاع سبیلاً» یعنی راه آسان باشد و آسانی راه به این است که وسیله داشته باشد. سابق می گفتند ماشین، و الا ممکن است آدم پیاده برود؛ کما اینکه عده ای پیاده به حج می رفتند. عرض کردیم حتی متعارف بود در آن زمان که حتی سنی ها اختصاص به شیعه نداشت، عده ای از اهل کوفه که می خواستند حج بروند، از خود کوفه احرام می بستند. مادر بعضی از ابحات جایش را هم معین کردیم؛ مسجد کوفه که هست، یک کمی پایین ترش، از اینجا احرام می بستند برای مکه. توضیحاتش را در بحث حج عرض کردیم.

که مثلاً در کوفه از امیرالمؤمنین (ع) نقل کرده بودند: «اتموا الحج والعمرة لله»؛ از حضرت نقل شده که تمام حج و عمره این است که: «ان تحرم بها من دویرة اهلک» احرامت از خانه خودت باشد، حالا چرا این تمام الحج والعمرة است؟ چون عرض کردیم در باب حج، اولین عمل حج، احرام است. احرام مقدمه حج نیست، احرام خود حج است. اول عمل حج، احرام است. و لذا اگر شما از کوفه احرام بستید، یعنی این تمام مسیر را شما در حج بودید.

و عرض کردیم سابقاً که این تعجب آور است که این مطلب را از امیرالمؤمنین نقل کردند. مثل ابو حمزه ثمالی که از اصحاب حضرت سجاد (ع) و امام باقر (ع) است، در زمان امام صادق (ع) به این عمل کرده است. در روایت دارد که ابو حمزه وارد شد بر امام صادق (ع)، خیلی حالش و اوضاعش به هم ریخته بود. حضرت فرمودند چه وضعی است؟ گفت آقا من از کوفه احرام بسته ام. حضرت فرمودند چرا از کوفه احرام بستی؟ گفت این مطلبی بوده که از امیرالمؤمنین نقل شده. حضرت فرمودند: «کذبوا علی علی»، این مطلب دروغ است. توضیح این مطلب و اینکه چرا کذب بر علی (ع) بوده را در محل خودش در بحث های خودش عرض کردیم. حضرت فرمودند که حج باید از همان مواقیتی باشد که رسول الله (ص) معین فرمودند. شما حق ندارید قبل از میقات احرام ببندید. همین احرام قبل از میقات مال همین است.

این ها نقل می کردند از امیرالمؤمنین (ع). حالا چیز عجیبی است که مثل ابو حمزه در دوران امام باقر (ع) هم بوده امام سجاد که خب این دعای مفصل ابو حمزه را نقل کرده و این باز این مطلب برایش اشتباه شده.

عرض کردیم اصولاً دو کتاب اصلی به امیرالمؤمنین نسبت داده شد؛ یکی در کوفه بود که بعد به مدینه آمد. این کتابی بود که احتمالاً یکی از شاگردان حضرت نوشته، احتمالاً این کتاب در حدود سال های ۴۰ یا ۵۰، ادعا کردند بعضی شان که خود امیرالمؤمنین نوشته، لکن قدر متیقن سال های ۴۰ و ۵۰ است. اسمش هم بوده «السنن و الاحکام و القضايا»، این را مفصلاً توضیحاتش را دادیم. این کتابی بوده که سنی ها هم نقل کردند، زیدی ها هم نقل کردند، اسماعیلی ها هم نقل کردند؛ شیعه هم تا مدتی. زیدی ها مخصوصاً خیلی روی این کتاب مانور دادند، اسماعیلی ها کذلک.

و این کتاب تا زمان امام باقر (ع) بود. امام باقر مقداری اش را تصحیح کردند، قبول کردند. زمان امام صادق (ع) ظاهراً حذف شده این کتاب و زمان امام صادق این کتاب دیگر بین شیعه امامیه رواج نداشته. توضیحات کتاب و شرح کتاب جای دیگر است، این بحث اصول مناسب نیست.

یک کتاب باز به عکس این بوده؛ امام باقر (ع) به امام صادق (ع) در مدینه گفتند این کتاب علی (ع) است. دقیقاً به عکس، این از کوفه رفت به مدینه، آن یکی از مدینه آمد به کوفه. این کتاب در اختیار عامه مردم نبوده. عرض کردیم این کتاب «رمز امامت» بوده. مثلاً فرض بفرمایید عبدالله محض، پسر حسن مثنی که نوه امام حسن است، ایشان مدعی امامت بود. خب یکی از شواهدش این بود که همچین کتابی در اختیارش نبود. این در روایات ما از امام باقر (ع) شروع شد. عرض کردیم در امام سجاد هم شواهد کمی داریم، توضیحاتش محل خودش. امام باقر به عده‌ای از اصحاب نشان دادند: «فی کتاب علی فی صحیفه العتیقه»، این کتاب. این به عکس آن یکی، این از مدینه و این رمز امامت بود و پخش نشد بین مردم. آن یکی پخش شد بین مردم. و عرض کردم بعدها تا مدت‌ها موجود بود، حتی زمان مثل کلینی و شیخ صدوق این کتاب موجود بود لکن اصحاب ما نقل نکردند. اسماعیلی‌ها نقل کردند، زیدی‌ها نقل کردند. زیدی‌ها مخصوصاً خیلی روایاتی که حالا نمی‌خواهم وارد بحثش بشوم، به این کتاب اعتنا کردند.

این کتاب به عکس بود، از مدینه آمده بود. عده‌ای از کوفی‌ها مثل زراره و این‌ها، امام علیه السلام کتاب را به آن‌ها نشان دادند و عده‌ای از احکام را از این کتاب نقل کردند. این کتاب غیر از آن کتاب است، دقت می‌کنید؟ به هر حال معلوم می‌شود در این کتابی که در کوفه بوده، که توسط امام صادق (ع) روشش تدریجاً از شیعه حذف شد، در اینجا به امیرالمؤمنین نسبت دادند و امام صادق حذف می‌کند و می‌فرمایند نه، دروغ گفتند، این مطلب مال امیرالمؤمنین نیست. احرام باید از مواقیتی باشد که وقت‌ها رسول الله صلوات الله وسلامه علیه وعلی اهل بینه

علی ای کیف ما کان در اینجا به اصطلاح، این ظاهر آیه مبارکه این است: «من استطاع»، زاد باید داشته باشد. یعنی توشه، توراها مثلاً گدایی بکند، خب این حج برایش واجب نمی‌شود. راحله داشته باشد، وسیله رفت و آمد داشته باشد. سالم باشد. راه امن باشد. و وقتی هم که برمی‌گردد از کار و زندگی‌اش نیفتاده باشد. لذا عرض کردیم این پنج تا استطاعت‌اند: زاد و راحله و سلامت خودش و سلامت راه و «رجوع الی الکفایه». مطالب دیگر هم هست، آن‌ها مزاحم‌اند، آن‌ها را از باب تراحم باید حلش کرد. توضیحاتش در بحث حج عرض کردیم.

خب اینجا آقایان معروف بین‌شان این است که اگر استطاعت پیدا کرد، حج بر او واجب می‌شود، مقدمات را انجام بدهد. خب حج در نهم ذی حجه است، در وقوف به عرفات است. آن وقت را چطور تصور بکنیم، حج بعد است اما از الان مقدماتش مشغول بشود.

صاحب فصول برای حل این مشکل آمد قائل شد به وجوب معلق. گفت وجوب فعلی است، واجب استقبالی است. وقتی وجوب فعلی شد، مقدمه اش هم واجب است. چون وجوب مقدمه ترشحی است، از ذی المقدمه می آید. وقتی وجوب حج آمد، آن هم، این خلاصه ی تصوراتی که آقایان دارند.

مرحوم نائینی از باب «متمم الجعل» این را درست کرد. یعنی شارع جعل اولی اش خود حج در نهم ذی حجه است. یک متممی قرار داد که مقدمات را انجام بدهد. این جعل ثانوی دیگر مصلحت و ملاک ندارد، ملاکش به اصطلاح تابع آن است. و لذا متمم، اسمش متمم به این معناست. متمم جعل در اصطلاح مرحوم نائینی، جعلی است که خودش ملاک ندارد. خود آن جعل ملاک ندارد، ملاکش تابع آن ملاک اول است. هیچ ملاک ندارد خودش. این عین آن ملاک است. این هم اصطلاح مرحوم نائینی.

راه دیگر هم که ما رفتیم. عرض کردیم ما اصولاً چند دفعه تو همین بحث ها عرض کردیم اصولاً این کلمات اصحاب را قبول نکردیم. بعد هم اسمی گذاشتیم: «قدرت شرعی» در مقابل «قدرت عقلی». که باید قدرت شرعی باشد. آمدند گفتند قدرت شرعی هم قدرتی است که در لسان دلیل اخذ شده. اگر در لسان دلیل نباشد، قدرت عقلی است. عرض کردیم وجوب حج این طور که در آیه مبارکه در می آید، به قدرت نیست؛ اشتباهی که برای آقایان پیدا شده خیال کردند استطاعت یعنی قدرت. استطاعت قدرت نیست. استطاعت یعنی سهل بودن. و مراد از سهل بودن در اینجا سفر است: «من استطاع الیه سبیلاً»، «سبیل» یعنی سفر. آن قدرتی که در باب تکلیف هست، قدرت بر عمل است.

و لذا ما عرض کردیم به ظاهر به نظر می آید که وجوب حج مطلق است؛ اینکه آقایان نوشتند مشروط، اشتباه کردند. اونوی که مشروط است، خروج برای حج است. و این خروج هم مشروط است به اینکه سفر برای او آسان باشد. این ربطی به خود حج ندارد. استطاعت را به معنی قدرت گرفتند، قدرت عقلی یا شرعی گرفتند. عرض کردیم تمام این ها خلاف ظاهر است. چون استطاعت یعنی «طوع اراده بودن»، یعنی در اختیار، سهل بودن. استطاعت یعنی سهل بودن. نه سهل بودن عمل، که قدرت برای عمل باشد؛ قدرت بر سبیل، مسافرت. عرض کردیم حج با نماز و روزه هیچ فرقی ندارد، هر دو وجوبشان مطلق است، هر سه. انما الکلام حج متوقف بر سفر است. سفر باید آسان باشد. این زاد و راحله برای اینکه سفر آسان باشد. چون ممکن است بدون زاد و راحله انسان پیاده، مرحوم ملا صدرا نقل می کند که پنج سفر یا شش سفر برای حج مشرف شدند پیاده. سفر می رفتند، ممکن بود، در آن زمان مشکل نبود. یعنی آن راحله اش هم خیلی فرقی با پیاده نداشت؛ با الاغ رفتن یا با شتر رفتن خیلی فرقی با پیاده نداشت. علی ای حال، نه، اینکه گفتند زاد و راحله، یعنی سفر باید طوع اراده ایشان باشد، سفر در اختیار ایشان، آسان باشد. نه اینکه سفر مقدور باشد. استطاعت به معنی قدرت نیست. اولاً استطاعت به سفر خورده، سبیل. سفر برای ایشان آسان باشد. آسان باشد، نه اینکه مقدور باشد.

عرض کردیم یک جمله‌ای از خیالات در اینجا درست شده و این بحث‌هایی که پیش آمده در معلق و واجب معلق و وجوب، این آیه مبارکه ناظر به این است. و عرض کردیم اصولاً این آیه مبارکه در وجوب حج نیست، اشتباه شده. اصلاً آیه مربوط به وجوب حج نیست. وجوب حج با این آیه اثبات نمی‌شود. چرا؟ چون عرض کردیم این‌ها صدر آیه را ندیدند: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا»

یک بحثی بین یهود و مسلمان‌ها شد که کدام فضیلت دارد؟ آیا مسجد الاقصی مهم‌تر است یا مسجد الحرام؟ مقابله بین این دوتا. آیه آمد: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ». اولاً مسجد الحرام، اولین خانه‌ای که برای عبادت است، برای خداست. «فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ»؛ شواهد روشنی وجود دارد که مسجد الحرام مقدم است. «مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ»؛ یکیش مقام ابراهیم است. وجود مقام ابراهیم نشان می‌دهد که اینجا را حضرت ابراهیم بنا کرد دیگر. چون مقام محل ایستادن است. سنگی گذاشتند رویش بایستند دیوار کعبه را بسازند. و لذا مقام ابراهیم چسبیده به دیوار بود. مقام ابراهیم اینجا نبود که الان هست. این زمان عمر آوردش عقب، که ائمه هم امضا کردند. عمده دلیلش پیش ما امضای ائمه است.

«وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»؛ مسجد الاقصی امن نیست، حرم امن الهی نیست. مسجد الحرام حرم امن است. دقت می‌کنید؟ این مقابله بین مسجد الاقصی و مسجد الحرام است. «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ»؛ از آن طرف رفتن به مسجد الاقصی واجب نیست، رفتن به مسجد الحرام کسی که مستطیع باشد، سفر برایش آسان باشد واجب است. این در مقام فرق بین مسجد الاقصی و مسجد الحرام است. مسئله اصل وجوبش مفروغ عنه است، نه اینکه این آیه در مقام اثبات وجوب است. دقت می‌کنید؟ این اوهامی‌ست که در اینجا متأسفانه پیدا شده.

دلیل ما بر وجوب حج و وجوب حتی عمره، روایات صحیح است. چند تا روایت است: «اتموا الحج و العمرة لله»؛ حج و عمره را کامل انجام بدهید. این دلیل بر اصل وجوب هم هست. در روایتی است مال عمر بن اذینه: «كُتِبَ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ... الْعُمْرَةُ مَفْرُوضَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: اَتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ». دلیل بر وجوب حج این است. این هم مطلق است، مقید نیست. پس این آیه مبارکه ناظر به اصل وجوب؛ الان تو ذهن عموم ما این است که این آیه ناظر به اصل وجوب است. نه، این ناظر به فرق بین مسجد الاقصی و مسجد الحرام است. روشن شد؟ حالا نمی‌خواستیم چون چند دفعه دیگر هم اینجا توضیح دادیم. اصلاً این آیه ربطی به این مقام ندارد به نظر ما آیه اجنبی‌ست از این مقامی که آقایان ما تصور کردند. حالا چون ایشان، مرحوم نائینی، و لذا اصولاً وجوب حج مطلق است. و لذا طبق قاعده‌اش این هم بعضی از معاصرین، مرحوم آقای یعنی موجودند الحمد لله آقای سیستانی هم فتوایشان این است: اگر متسکعاً با زحمت هم به حج برود، به نظر ما مجزی است. بله، البته احتیاط می‌کنند چون خلاف مشهور است. مشهور فعلاً بین علما این است که اگر متسکعاً حج رفت، مجزی نیست؛ بعد مستطیع شد باید حج برود. طبق این تصور،

نه. مهم این است که روز نهم ذی حجه آنجا باشد، فرق نمی کند. فرض کنیم یکی از معصومین معجزه کردایشان پرواز کردرفت اونجا، طی الارض کردرفت اونجا. هر کسی که در آنجا باشد حج برایش واجب است.

اینکه در آیه مبارکه هست، این «حج البیت» یعنی قصد بیت، یعنی خروج برای خانه. سفر برای خانه واجب می شود اگر سفر سهل باشد. سهل باشد، نه اینکه مقذور باشد. این اشتباه شده بین مقذور و بین مستطاع. سفر سهل باشد. «من استطاع الیه سبیلاً»؛ استطاعت مطلق نیست، خورده به سبیل. سبیل هم یعنی راه، یعنی طریق، یعنی سفر. سفر برای او سهل و آسان باشد. نه اینکه با صعوبت و سختی این سفر را انجام بدهد. این در وقتی که سفر برای او آسان شد، «یجب علیه الخروج». این مشروط است، این مشروط است. وجوب خروج به حج این است که مشروط است به قدرت، یعنی مشروط است به استطاعت سبیل، استطاعت راه، سهولت راه. این مشروط است بله. این هم استقبالی نیست؛ وجوب فعلی و واجب استقبالی، نه، هر دوشان فعلی اند. هیچ کدامشان یکی فعلی و استقبالی نیست. ربطی به قسمت واجب معلق که فصول... دقت کردید؟

یک بحثی در اصول آمد، به مشکلات برخورد کردند، اسمش گذاشتند بحث مقدمات مفوته. مقدمات مفوته را چه کار بکنیم؟ چه برخوردی باهاش بکنیم؟ معلوم شد که واقعیت علمی ندارد اصلاً بحث مقدمات مفوته جایی ندارد.

بعد مرحوم نائینی متعرض صورت شک شدند. بین اینکه واجب مشروط باشد... البته این بحث ها تقریباً می شود گفت جنبه تقریباً - بلانسیب ایشان - خیالی و فرضی دارد. اصولاً ما در لسان ادله چنین چیزی را نداریم که... الان مثلاً ایشان بعد یک مثال می زند: «حج مستطیعاً». مثالی که می زند برای اینکه شک بشود که نمی دانیم مستطیعاً به هیئت خورده یا به ماده. خب این مطلبی که ایشان فرمودند خلاف دلالت لفظی است. «مستطیعاً» حال است، حال از مخاطب است دیگر. اگر حال شد، می خورد به ماده؛ معنا ندارد به هیئت بخورد. البته نداریم «حج مستطیعاً»، اگر هم داشتیم. جای شک ندارد. ایشان فرمودند دوران امر می شود بین این تعجب آور است. مثل «صلی متطهراً». چون طهارت به صلاة می خورد، به وجوب نمی خورد. اینجا هم اگر ما باشیم و طبق قواعد، اصولاً ما هیچ چیز که صورت شک باشد که ایشان فرمودند، مثال هم بعد می زند، صفحه آینده مثال زده که «اذا ورد حج مستطیعاً و دار الامر...»؛ نه، «لایدور الامر». چون مستطیعاً جزو قواعد لفظی، حال است دیگر. مستطیعاً حال از اسمی ست که... البته آن ها می گویند «حج» فعل، فاعلش «انت» درش مستتر است. ما این را قبول نکردیم، حالا بحث های ادبی است دیگر وارد اینجا نمی شویم.

ما عرض کردیم این اعرابی را که گذاشتند - یا به قول ایرانی ها ترکیبی را که گذاشتند برای جمله انشائی به مثل جمله خبریه حساب کردند - درست نیست. «حج» را باید گفت فعل امر، مطلوب، «مطلوب منه»، انت اصل نه اینکه فاعل؛ فاعلی ندارد، انشاست این.

حالا به هر حال وارد این بحث ادبی هم نمی‌شویم. به هر حال ادیباً ایشان «مستطیعاً» حال از فاعل - به قول آقایان فاعل، ما که فاعل قبول حج که مخاطب باشد. «مستطیعاً» فاعل خب اگر حال بود، می‌خورد به مکلف. اگه خورد به مکلف، ربطی به هیئت ندارد، به ماده می‌خورد. اگر به حالات مکلف برگشت، به ماده می‌خورد. ربطی مثل «صلی متطهراً»؛ اگر متطهر بود یا نبود، وجوب هست، لکن شرط صلاۀ این است که با طهارت باشد. به ماده می‌خورد. «صلی متطهراً» به ماده خب «حج مستطیعاً» هم به ماده می‌خورد، چه فرقی می‌کند با همدیگر؟

اینکه ایشان مثال زده، می‌گویم یک مقدار بحث‌ها فرضی است حالا. مضافاً به اینکه اصولاً چون ما شریعت را خاتمه می‌دانیم، شریعت خاتمه یعنی برای تمام بشر، روی تمام کره زمین، برای تمام افراد، برای تمام زمان‌ها؛ معنایش این است دیگر، الی یوم القیامه این شریعت ارتباط انسان با وحی است. معنای خاتمیت این است دیگر. خب نمی‌شود شریعتی با این سعه اجمال داشته باشد. اجمال یعنی چی؟ حالا غیر از اینکه به لسان عربی مبین آیات قرآنش، آن بحث دیگریست. اصولاً طبیعت احکام در این شریعت نباید با اجمال باشد. این اجمال‌هایی که ایشان فرض کردند، با آن بحث عقائدی ما جور در نمی‌آید.

اضف الی ذلک عرض کردیم الان ۱۴ قرن از - یا ۱۳ قرن از شأن روایات گذشته. اصحاب ما در این مدت بالاخره اختیاراتی داشتند. طبیعت مذهب شیعی - عرض کردیم مذاهب اسلامی شیعی در میان مذاهب اسلامی - به صورت کلی یک مذهب بسته‌ای است. یعنی یک محدودیت خاصی دارد. مثلاً از معصوم باشد، از غیر معصوم قبول نمی‌کنند. به قول مرحوم شیخ در عُدّه، روایات کسانی را قبول می‌کنند که منتهی به معصوم باشد. بله محمد بن مسلم تو کتب اهل سنت هم روایت دارد. ما به آن روایات نه می‌آوریم نه عمل می‌کنیم. به محمد بن مسلم که از طراز اول بزرگان، طراز اول ماست، عمل می‌کنیم به روایتی که منتهی به معصوم بشود؛ باید منتهی به معصوم بشود. نه اینکه چون محمد بن مسلم تمام شد.

لذا این ما اسمش سه تا مذهب ما الان از شیعه داریم در زمان فعلی ما: اسماعیلی داریم که فوق العاده بسته است، فقط به یک کتاب آن هم «دعائم الاسلام» عمل می‌کنند، به هیچ چی دیگر عمل نمی‌کنند. بسته‌ترین مذهب شیعه یک کم زیدی‌ها داریم که تا حدی بازند، مفتوح‌اند. خود اهل سنت هم نسبت به زیدیه تعاطف بیشتری نشان می‌دهند. و مذهب امامیه داریم که تا حد زیادی مسدود هست، از زیدیه مسدودتر است اما مثل اسماعیلی نیست. محدودیت داریم.

لذا در این مذهب، تلقی اصحاب خیلی تأثیرگذار است. دقت کردید؟ اینکه سید مرتضی اصلاً می‌گوید من خبر را قبول ندارم و کسانی که مثل ایشان... ایشان راه شناخت مذهب شیعه را تلقی فقط می‌داند. اشتباه نشود، آخه بعضی‌ها خیال می‌کنند سید مرتضی می‌گوید شواهد؛ شواهد هم باشد سید مرتضی به خبر عمل نمی‌کند. اصلاً سید مرتضی به خبر کلاً عمل نمی‌کند. ما که می‌گوییم - مثلاً بنده می‌گویم - به شواهد، نیست؛ ما

خبر را... فرقی این است که اگر هم مثلاً در مسئله‌ای ۱۰ تا خبر صحیح هم باشد، سید مرتضی عمل نمی‌کند. لذا اگر خبر اطلاق داشته باشد یا شرط داشته باشد یا قید، ایشان دلیل لفظی نمی‌دانند خبر را. فو قش اگر اصحاب تلقی به قبول کردند، دلیل لَبّی می‌داند. به خود خبر... این خب دقت کنید چون آقایان دقت نکردند. اصولاً به خبر به هیچ وجه عمل نمی‌کنند. حتی اگر در کتاب‌های بسیار صحیح اصول اصحاب باشد، متعدد هم باشد، باز هم عمل نمی‌کنند. عمل او به تلقی اصحاب است. تلقی هم طبیعتاً یک دلیل لَبّی است.

اصولاً طبیعت کار مرحوم و عرض کردیم این مکتب در بغداد خیلی جا افتاده بود. الان در کتب اهل سنت، در اصول اهل سنت، در بحث خبر واحد، می‌گویند که معتزله و امامیه و روافض به خبر واحد عمل نمی‌کنند. این مذهب سید مرتضی است که در کتب اهل سنت مذهب سید مرتضی آمده. به خلاف شیخ طوسی که ادعای اجماع می‌کند که امامیه به خبر واحد عمل کردند. عرض کردیم نه مطلب شیخ طوسی درست است، نه مطلب سید مرتضی؛ هر دوشان محل اشکال است. مسئله اجتهادی است.

اما یک مبنایی بوده، این اصولاً در میان اصحاب ما این هست؛ در میان اصحاب، تلقی خیلی نقش دارد فوق‌العاده نقش دارد حتی در باب خبر، به هر حال اگر حجیت خبر هم بدانیم، یک خبری که اصحاب تلقی کرده باشند، به نفی اش خیلی مؤثره و لذا عرض کردیم مکتبی رو که مرحوم استاد آقای خویی داشتند که دنبال سند می‌رفتند، این با مبنای اصحاب انسجام ندارد انصافش. حالا عده‌ای تند می‌شوند اهانت می‌کنند، نمی‌خواهیم تند بشیم؛ اما انسجام چون این مطلب ایشان تلقی را کلاً حذف کردند. رفتند روی خبر. روشن نیست، این مطلب روشن نیست. نمی‌شود تلقی اصحاب را برداشت. خب دقت کنید.

یکی از حضار: این با شهرت روایی تفاوت دارد یا همون تلقی...؟

آیت الله مددی: یکی از شواهد تلقی است.

یکی از حضار: نه شهرت، میگم با همون شهرت هم همونه یا فرق می‌کنه؟

آیت الله مددی: شهرت آخه چون به قول مرحوم نائینی سه تا شهرت داریم...

یکی از حضار: شهرت روایی.

آیت الله مددی: شهرت روایی یکی از شواهد است.

یکی از حضار: نه، میگی با تلقی یکی؟

آیت الله مددی: نه، تلقی این است که شهرت باشد. حدیث، شهرت حدیثی، یک روایت در سه تا کتاب آمده، فرض کنید در هر سه چهار کتاب کتب معتبر اربعه آمده، اما اصحاب عمل نکردند. این تلقی مراد از تلقی این است. دقت [کنید]؟

یکی از حضار: اصحاب کی اند؟ یا آقا بالاخره کلینی آورده عمل کرده، صدوق آورده یعنی عمل کرده. منظور می‌خوام بگم که اصحاب که غیر از این‌ها نیستند.

آیت الله مددی: بعد از این‌ها، بعد از شیخ طوسی.

یکی از حضار: حالا بعدی‌ها که یه چیز دیگه است.

آیت الله مددی: شیخ مفید عمل نکرده. الان ما روایت همین روایت نذر احرام قبل از میقات رو در کتاب حسین بن سعید آمده، صفار آمده؛ خب کتاب‌های معتبری‌اند. اما نه کلینی آورده، نه صدوق؛ هیچ کدامشان عمل نکردند. شیخ طوسی آورده. بعد از شیخ طوسی هم تقریباً عمل را هم دارد. حالا کلینی عمل نکرده، صدوق هم عمل نکرده. مثال، خیلی مثال داریم، یکی دو تا نداریم. عکسش هم داریم؛ حدیث رفع را شیخ طوسی نیاورده. حدیث رفع که مشهور پیش ما. کلینی در اصول آورده. چون عرض کردیم مرحوم شیخ طوسی روایت کلینی را که در اصول است نقل نمی‌کند. که دلیلش هم نمی‌دانیم. شیخ صدوق این را آورده، در فقیه هم آورده، در خصال هم آورده. کلینی هم آورده، اما شیخ طوسی نیاورده.

اما حدیث رفع هم بعدها عرض کردیم به برکت اخباری‌ها چون حدیث رفع را اخباری‌ها آوردند، حملش کردند بر موضوعات خارجی بعدش وحید بهبهانی زده احکام. تقریباً می‌شود گفت از زمان وحید بهبهانی خیلی شهرت پیدا کرده. عرض کردیم این شهرتی که شما می‌فرمایید یک عنوان عامی است. ما چیزی به عنوان عام نداریم؛ همه تاریخ دارند. این آقایان ما نگاه نکردند چون تاریخ را نمی‌خوانند. این آقا علامه ندارد؛ مثلاً علامه حدیث رفع را نقل نکرده. والی آخره روایت عمر بن حنظله، ثلاثه آوردند؛ علامه قبول نمی‌کند. محقق در معارج می‌گوید این حدیث ضعیف است. صاحب معالم می‌گوید ضعیف است. آقای خویی می‌گوید... والی آخره.

لذا شهید اول عرض کردیم این کلمه «مقبوله» چه وقت هم بهش گفتند یک توضیحاتی دادیم که منحصر به خود ماست این را شهید اول در ذکری دارد. تعبیر کرده «مقبوله عمر بن حنظله». علامه هم قبول نکرده، استاد استادش. دقت می‌کنید؟ ایشان هم گفت مقبول. از زمان شهید اول تقریباً به بعد مقبول شد. لکن این طور نیست که همه... حالا معالم بعد از ایشان است، قبول نمی‌کند، می‌گوید روایت ضعیف است. به روایت عمل نمی‌کند. این بحث شهرت یک چیزی نیست که حالا... دقت کردید آقا؟

پس بنابراین در مذهب اصحاب تلقی هست. ما دلیل مجمل لذا نداریم. چون در این ۱۴ قرن، فتوای اصحاب هست دیگر، آن می تواند اجمال را بردارد این اجمالی که ایشان فکر می کنند، می شود با اجمال برداشته بشود، با تلقی اصحاب.

علی ای حال: «الذی یرجع الشک فیہ الی الشک فی کون القید للهیئه قیدا للهیئه»؛ اگر قید هیئت باشد، مشروط می شود. «او قیدا للماده»؛ اگر ماده باشد، مطلق می شود. چون مشروط و مطلق به لحاظ وجوب است. اگر قید ماده بود، وجوبش مطلق است. اگر قید هیئت شد، وجوبش مشروط است. روشن شد؟

إذا اضطربت الكلمات فی ذلک؛ عرض کردم این اضطراب کلمات به خاطر اینکه در بعضی از موارد یک تلقی بوده، بعضی از موارد تلقی دیگر بوده. این نحوه اصولی که ایشان نوشتند عرض کردیم این تقریباً در همین اصول متأخر شیعه آمده. سنی... این مبحث را اگر اصولی سنی بخواند نمی فهمد، چون از اختصاصات ماست. آن ها اصولاً همچین مباحثی نداشتند.

«و سلک کل مسلک و ینبغی ان یعلم اولاً... ان محل الکلام فیما اذا کان القید فعلاً اختیاراً للمکلف»؛ در جایی است که این قید اختیاری باشد. چون غیراختیاری باشد، قطعاً به هیئت برمی گردد. چون اگر به ماده برگشت، چون جزو فعل است دیگر، باید انجام بدهد و تحصیلش واجب است اگر به ماده برگشت، به اصطلاح مطلوب الحصول می شود. اگر مطلوب شد، چون غیراختیاری است ممکن نیست بهش بخورد مثلاً «اقم الصلاة لدیوک الشمس»؛ ببینید، این دلوک شمس قید است برای هیئت «اقم»، نه برای صلاة. چون اگر قید صلاة باشد، یعنی صلاة با دلوک. خب دلوک که اختیاری نیست، من چطور صلاة با دلوک؟ مکلف بشم به صلاة با دلوک؟ پس مکلف به صلاتم، لکن تکلیف من در ظرف دلوک است.

«ان یکون فعلاً اذ لو لم یکن کذا فلا بد ان یکون تکلیف مشروطاً به» و خود تکلیف مشروط می شود. بله، «بناء علی ما تقدم تفصیل ذلک. و کذا محل الکلام فیما اذا لم یکن فی البین ما یعین احدهما»؛ کما «اذا سیق القضية بصورة القضية الشرطية». این را هم ما در بحث گذشته توضیح دادیم. «ان جائک زید»، عرض کردیم نسبت داده به شیخ که «ان جائک» قیدی برای اکرام باشد، ماده باشد. عرض کردیم خلاف ظاهر است. امکانش دارد، ببینید در مباحث لفظی امکان دارد. یک روایت دارد: «ان الكلمة لتتصرف الی سبعین وجهاً». امکان دارد، اما ظهور عرفی این است که این قید است برای وجوب. اگر روز جمعه شد، نان بخر. این ظاهراً قید درباره وجوب است. و لذا وجوب روز جمعه می آید. الان نمی آید. نه اینکه الان وجوب باشد، واجب روز جمعه است. این خلاف ظاهر است.

این سنخ «فانه یتعین الرجوع الی الهیئه»؛ «حیث ان القضية الشرطية ما تكون ربط جملة بجملة اخرى». علی ما تقدم بیانه و ان شاء الله یأتی بیانه در مفهوم شرط. ربط جمله به جمله آخری درست است، اما این منافات ندارد که قید برای ماده باشد. عرض کردیم انصاف اگر بخواهیم بدهیم، هر

دو احتمال دارد در حد... یعنی قرینه و شاهد می خواهد که کدام طرف را اقامه بکند، احتمال دارد، مشکل ندارد. لکن خلاف ظاهر است، دقت کنید، خلاف ظهور است.

ظاهر اینکه «ان جائك زيد فاکرمه»، مجبیه زید شرط است برای مجبیه... برای اکرام، برای هیئت، وجوب. وجوب بعد از آمدن زید است. «ان جائك زيد». ظاهرش این طور است. اما اینکه قید باشد برای اکرام، احتمال دارد که... می گویند شیخ انصاری معتقد است قید برای اکرام، خلاف... می گویند نسبت به شیخ ثابت نیست، بعید است شیخ انصاری چنین مطلبی گفته باشد.

به هر حال اینکه بعضی ها آمدند مثل مرحوم نائینی می گویند معقول نیست این، نه، معقول هست، مقبول نیست. به معقولیت و مقبولیت... در مباحث لفظی، معقولیت صحبت نکنید، مقبولیت صحبت بکنید. معقول هست. ارجاعش به ماده معقول است، ارجاعش به هیئت معقول است؛ لکن ظهور عرفی مال هیئت است. این ظهور عرفی ست. و الا اگر به ماده، یعنی وجوب از الان هست. این خلاف ظاهر است. «اذا جائك»، ظاهرش این که بعد از

«او سيق القيد على وجه اخذ وصفا للماده»؛ کما اذا قيل «صل متطهراً» - اینجا نوشته متطهراً، حتماً «صل» اش افتاده دیگر، صل متطهراً - «و امثال ذلك». این اگر شد، «حيث مما يكون القيد ظاهراً في رجوعه الى المادة». «صل متطهراً»، وجوب هست، اما نماز مشروط به طهارت است. و این تعجب آور است برای ما، اینجا ایشان «صل متطهراً» می گوید به ماده قید برمی گردد، در صفحه آینده می گوید «اذا قيل حج مستطیعاً و دار الامر بين رجوع قيد الاستطاعه الى الوجوب او الى الحج» یعنی به ماده یا به هیئت، خب مثل هم اند، چه فرق می کند؟ قواعد ادبی در هر دو یکی است، فرق نمی کند. «حج مستطیعاً» با «صل متطهراً» یکی است، چه فرق می کند با همدیگر؟ ادیباً که نمی شود بگوییم دو تاینند. یکیش مجمل است، یکیش صریح است؛ اینکه خلاف ظاهر است. این مطلبی که ایشان فرمودند، جور در نمی آید.

علی ای حال، این «صل متطهراً» عرض کردیم نکته اش این است که «متطهراً» حال است. اگر حال شد، یعنی حال مکلف دیگر. یعنی در حالی که تو... اگر حال مکلف شد، می شود قید ماده. اگر حال مکلف شد، می شود قید ماده. یعنی اگر وقت داخل شد، طهارت باشد یا نباشد، وجوب هست؛ اما واجب را نمی تواند انجام بدهد الا با طهارت. واجب مشروط است به طهارت، نه وجوب. می شود قید ماده. «حج مستطیعاً» هم می شود قید ماده. هیچ فرقی نمی کند. اینکه اینجا ایشان گرفته ظاهر در ماده، آنجا گرفته مجمل، نمی دانیم «دار الامر بینهما». نخیر، هر دو یکی اند، فرقی نمی کند.

آن وقت در اینجا ایشان در صورت شک، یک در مقام تأسیس یک مطلبی در می آید که از الان اجمالش را عرض کنم که اگر آقایان مطالعه کردند. بحثی که هست این است که اگر دوران امر شد بین این دو تا مطلب، آیا این از قبیل دوران امر بین متباینین است؟ در متباینین می گویند احتیاط بکنید. مثلاً نمی داند حج بر او... صدقه بر او واجب است یا نماز، اول ماه. این متباینین است، هر دو را باید انجام بدهد. یا دوران امر بین اقل و اکثر است. اگر اقل و اکثر شد، اقل واجب است، اکثر مشکوک است؛ آن وقت آن به اصطلاح نفی می شود به «اصالة البرائة». همان اقل را انجام بدهد.

بعضی ها آمدند گفتند «ما نحن فيه» از اقل و اکثر است. چون اگر قید به ماده بخورد، اقل است؛ قید به هیئت بخورد، اکثر است. پس دوران بین اقل و اکثر است. پس قدر متیقن ماده است، قید را به ماده می زنیم. این خلاصه ی بحث. مرحوم نائینی می خواهد بگوید نه، از متباینین است، «فیجب الاحتیاط». این خلاصه ی بحث. این یک صفحه ای که یک کمی کلمات ایشان مجمل است، مراد ایشان در این صفحه این است که اگر دوران امر بین اینکه قید به ماده یا به هیئت، آیا از قبیل دوران امر بین متباینین است؟ «حتی یجب الاحتیاط»؟ یا از قبیل دوران امر بین اقل و اکثر است، تا اینکه اکثر نفی بشود به اصالة البرائة؟ ایشان می گوید اقل و اکثر نیست، متباینین است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین